

## جایگاه و نقش ایرانیان در تحولات نظام دیوانی عصر شاه اسماعیل اول تا محمد خدابنده

دکتر محمد رضا قنادی<sup>۱</sup>، مریم غفاری<sup>۱</sup>

### چکیده

حکومت صفویه با تکیه بر شمشیر قزلباش از یک طرف و دیوان‌سالاری و نمادهای فرهنگی جامعه‌ی ایرانی از طرف دیگر، گام در راه منافع مردم ایران گذاشت، بازسازی هویت ملی ایران را آغاز نمود و توانست برای کشور ایران تمامیت ارضی را به ارمغان آورد. پادشاهی صفوی در ادامه‌ی حکومتش خود چنان با فرهنگ ایرانیان همراه شد که خود بهترین تلاش را در این راستا انجام داد. یکی از محوری‌ترین موضوعات در فرایند تکوین دولت مرشد - شاهی صفوی - چالش بین عناصر دیوانی اهل قلم و قزلباشان اهل شمشیر است. دولت دینی صفویان برای ادامه‌ی بقا و تکوین خویش لامحاله ناچار شد کشورداری و سیاست را به گروه‌هایی واگذار کند که دارای قدمت و پیشینه‌ی درخشانی در این زمینه بودند. بدین‌گونه اداره‌ی نهاد مهم و تأثیرگذار وزارت برعهده‌ی ایرانیان دیوان‌سالار گذاشته شد. این فرایند ضرورتی گریز ناپذیر می‌نمود، چراکه رقبای آن‌ها مردان چنین میدانی نبودند. این تنازع به‌ویژه در دوره‌ی شاه اسماعیل منجر به برتری و غلبه‌ی عناصر دیوانی شد و مقام وزارت در دست این گروه تحولات چشمگیری در راستای تکوین دولت مرشد - شاهی پدید آورد.

**واژگان کلیدی:** ایرانیان، نظام دیوانی، شاه اسماعیل اول، شاه اسماعیل دوم، شاه محمد خدابنده

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، گروه تاریخ، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۳

## مقدمه

یکی از محوری‌ترین مسائل در فرایند تکوین دولت صفویان، چالش و تضاد و تعارض بین عناصر دیوانی اهل قلم (تاجیک‌ها) و قزلباش‌های اهل شمشیر بوده است. بی‌شک تنش دائمی میان خاندان‌های دیوان‌سالار فارسی زبان با نخبگان قبیله‌ای قزلباش ترکمان بر سر اداره‌ی دولت مرکزی وجود داشت.

دولت صفویان برای ادامه‌ی بقای خویش ناچار شد امور کشورداری را به گروه‌هایی واگذار کند که دارای پیشینه‌ی روشنی در این خصوص بودند. بدین ترتیب اداره‌ی نهاد وزارت برعهده‌ی ایرانیان دیوان‌سالار گذاشته شد. از طرف دیگر، قزلباشانی که صاحب قدرت بودند، این برتری را برنمی‌تابیدند. همین امر باعث ایجاد کشمکش‌هایی بین عناصر ترک و تاجیک شد، تنش‌هایی که شاه اسماعیل سعی کرد با توجه به وابستگی‌اش به اشرافیت ایرانی، تلفیقی با عناصر قزلباش به وجود آورد تا شکاف بین جنبه‌های دین‌سالاری و دیوان‌سالاری حکومت پر شود. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد ضمن توجه به این تحول، نقش ایرانیان را در تحول ساختار اداری مورد نقد و بررسی قرار دهد.

## عصر شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ه ق)

از جمله‌ی مهم‌ترین مبانی ساختاری در تکوین امپراتوری صفوی، به‌خصوص در عهد شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه.ق)، نگاه خاص نسبت به اصول و اساس تفکر ایران‌شهری به‌عنوان مهم‌ترین عوامل تداوم تاریخی ایران می‌باشد (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۱۱۵). بی‌شک پشتوانه‌ی فکری چنین اصولی پیشینه‌ی دیرینه‌ای بود که تاریخ ایران، آن را به ارث داشته بود. نقش عنصر ایرانی در ساختار دیوانی را می‌توان از روزگاران پس از اسلام، به‌خصوص دوران سلجوقیان و ... و امیران آق‌قویونلو مشاهده کرد؛ امرایی که ناگزیر در فرهنگ سنت دیرپای ایرانی مستحیل گردیدند. سیر تفکر و تعقل کشور داری «شمس‌الدین زکریا» و «عمادالدین دیلمی» نشانگر نفوذ دیرپای اندیشه‌ی ایرانی در تحکیم ساختار دیوانی ایرانی است. بی‌شک تربیت ایرانی در سال‌های پایانی سده‌ی نهم هجری قمری زمینه را برای صفویان آماده ساخت (هینتس، ۱۳۶۲: ۸۰-۸۱).

گذشته از مورد اشاره به دیرینگی نفوذ ایرانی در ساختار اداری، پیوند تصوف و تشیع که رنگ و بوی ایرانی داشت، دلیل بر این مدعاست. توجه اسماعیل به حضور ایرانیان در دستگاه اداری با انتصاب «شمس‌الدین زکریا» از وزرای آق‌قویونلو در سال ۹۰۶ هجری قمری، نشانگر گرایش وی به اشراف و اعیان دیوان‌سالار ایرانی بود. شاید وی با چنین انتصابی در

اندیشه‌ی احیای سلطنت بوده است (روملو، ۱۳۵۷: ۷۶-۷۷). در تاریخ ایلیچی نظام شاه آمده است: «ورود شاه اسماعیل به تبریز نه تنها با مشکل و مقاومت خاصی روبه‌رو نشده بلکه با استقبال سادات و بزرگان «شهر که قاعدتاً باید از ایرانیان بوده باشند صورت می‌پذیرد (الحسینی، ۱۳۷۹: ۲۶). از طرف دیگر، به کارگیری لقب «شاه» توسط شاه اسماعیل، بیانگر سیاست‌های ایرانی او و نتیجه‌ی تأثیری بود که طبقه‌ی اشراف و دیوانی ایرانی داشته‌اند. بازگشت به اندیشه‌ی ایران‌شهری و کارکرد «شاه» در مقام الهی سلطنت و به‌خصوص «ظلّ» تفکّری بود که پس از سده‌ها مبارزه‌ی سیاسی و فرهنگی ایرانیان با خلافت تحقّق‌پذیر شده بود. بی‌دلیل نیست که واگذاری مقام «صدارت» به «شمس‌الدین گیلانی» به سال ۹۰۸ ه.ق نیز می‌تواند در راستای گرایش‌های ایرانی شاه اسماعیل، سزاوار بررسی باشد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۳۶).

تعلّق خاطر شاه اسماعیل به عنصر ایرانی و ارتباط دیرینه‌ی اسلاف او با طبقه‌ی اشراف و زمین‌دار ایرانی از عوامل مهمّ کاهش دادن نفوذ عناصر نظامی ترک بود. به همین دلیل انتخاب و انتصاب ایرانیان به مناصب عالی را شاید بتوان نشانه‌ی نخستین وجه تعارض (میان شاه و قزلباشان) دانست (جدیدی، ۱۳۸۴: ۲۳۱). گماشتن امیر نجم‌الدین مسعود زرگر رشتی به جای حسین بیگ‌اللهی شاملو در سال ۹۱۴ ه.ق (جهانگشای خاقان: ۲۶۸-۲۷۰) در محدود کردن قدرت تقریباً نا محدود امرای قزلباش ترک (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۰۴-۳۰۵) نوعی بازگشت به اندیشه و احیای تفکّر سنت ایران‌شهری بوده است. نکته‌ی شایان تأمل این است که شاه اسماعیل، دست به اصلاحات اجتماعی نمی‌زند که بخواهد با منافع اشراف چالشی پدید آورد. حتی موضوع انتخاب پایتخت در خوشبینانه‌ترین قضاوت به ایرانی‌گری تعبیر شده است، چرا که تبریز رنگ و بوی ایرانی داشت (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۱۷-۵۱۹/۴). در بررسی و تحلیل تحولات نظام دیوانی در عصر شاه اسماعیل اول محوری‌ترین موضوع چالش بین عناصر اهل قلم و عوامل اهل شمشیر بود. در واقع یکی از اساسی‌ترین دشواری‌های شاه اسماعیل، چگونگی استفاده از گروه‌های سهام‌دار انقلاب بوده است. واگذاری اداره‌ی کشور به مردان اهل قلم که سابقه‌ی درخشانی در اداره‌ی کشور داشتند، پذیرفتنی می‌نمود. بی‌دلیل نیست که اداره‌ی نهاد مهمّ و تأثیرگذار «وزارت» بر عهده‌ی ایرانیان دیوان‌سالار گذاشته شد. این فرایند ضرورتی گریزناپذیر می‌نمود، چراکه رقبای آنان مردان چنین میدانی نبودند (رحیملو، ۱۳۸۳: ۴۱۵).

تضاد و تعارضی که بین عناصر قزلباش در شیوه‌ی اداره‌ی کشور پدید آمد، تلفیق دو عنصر را به دنبال داشت. هر چند این عناصر تازه وارد در میراث ملی ایرانی جایگاهی نداشتند، ولی

آشتی بین این عناصر نامتجانس و تبدیل آنان به یک نهاد اجرایی هماهنگ تلاشی برای پرکردن شکاف بین جنبه‌های دین‌سالاری و دیوان‌سالاری حکومت تلقی می‌شد (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۰۴). فشارهای سیاسی عمده بر شاه اسماعیل از طرف عناصر قزلباش منجر به ایجاد منصب جدیدی تحت‌عنوان «وکیل نفس نفیس همایون» شد. ایجاد چنین منصبی حاکی از این بود که اسماعیل می‌خواست فاصله و شکاف بین شکل تئوکراتیک حکومت و شکل دیوانی آن را پر کند. طبیعی بود که نخستین مسئول این منصب فردی از اهل اختصاص، فرمانده ترکمان، «حسین بیک‌لله شاملو» باشد. اما در مرحله‌ی دوم شاه اسماعیل کوشید با واگذاری مقام مذهبی «صدر» به ایرانیان، پیوندی بین این منصب و نهاد سیاسی، که دارای ماهیت شدید نظامی و تحت سیطره‌ی اشراف ترکمان قرار داشت، ایجاد نماید. در کنار این منصب البته واگذاری مقام «وزارت» نیز به ایرانیان باید مورد توجه قرار گیرد. هر چند که در عمل، به دلیل وجود «وکیل نفس نفیس همایون» و دخالت‌های او تا حد زیادی از ارزش و اعتبار آن کاسته شده بود (کمبریچ، ۱۳۷۷: ۵۳-۵۳۰).

به هر روی، وابستگی شاه اسماعیل به اشرافیت ایرانی از یک‌سو و تلاش‌های او برای راضی نگاه داشتن قزلباشان از سوی دیگر، چنین تلفیقی را لاجرم طلب می‌کرد. گرچه این عناصر تازه وارد در میراث ملی ایرانی جایگاهی نداشتند، ولی آشتی بین این عناصر نامتجانس و تبدیل آنان به یک نهاد اجرایی هماهنگ تلاشی برای پرکردن شکاف بین جنبه‌های دین‌سالاری و دیوان‌سالاری حکومت تلقی می‌شد (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۰۴).

در حقیقت، با نگاهی ملی می‌توان چنین استنباط کرد که هر چه از سال‌های نخست تأسیس دولت صفوی دورتر می‌شویم و طبیعتاً از میزان جنگ و لشکرکشی‌های اولیه که لازمه‌ی تثبیت و تکوین این دولت بود کاسته می‌شود نیاز به تدبیر و فکر ایرانی برای اداره‌ی سرزمینی که یک بار دیگر فتح شده است، بیشتر احساس می‌گردد. انتصاب افرادی چون شیخ نجم‌الدین مسعود رشتی (۹۱۳-۹۱۵ ه.ق) یا احمد خوزانی (نجم ثانی ۹۱۵-۹۱۸ ه.ق) و سپس امیر عبدالباقی (۹۱۸-۹۲۰ ه.ق) که هم وظیفه‌ی امارت نظامی و هم وزارت را بر عهده داشتند، باید در همین راستا ارزیابی شود. البته این هماهنگی و تعامل بین اشراف و اعیان ایرانی با اسماعیل، به تدریج رنجش ترکان و اقدامات بازدارنده‌ی آنان را به‌دنبال داشت که لامحاله اجتناب‌ناپذیر می‌نمود (همان: ۳۰۴). این که نخستین وکیل شاه اسماعیل، یعنی حسین بیک شاملو، بدون ارتکاب گناه یا اشتباهی از وکالت عزل و به‌عنوان فرمانده سپاه عازم بغداد می‌شود، دلیل بر ریاست تعدیل و نرمش به سوی برقراری آشتی و آرامش بین عناصر ترک و تاجیک است.

گرچه برخی از محققان اتخاذ این سیاست متعادل‌سازی توسط شاه اسماعیل اول را اشتباه ارزیابی می‌کنند، ولی به نظر می‌رسد این توانی بود که باید پرداخت می‌شد؛ هر چند که پیامد آن در طول هفده سال پایانی سلطنت وی، مرگ پنج تن از این صاحب‌منصبان ایرانی باشد که دو نفر از آنان مستقیماً به دست قزلباش‌ها کشته شدند. ایرانیانی که تا جنگ چالدران این منصب را در اختیار گرفتند، می‌توان ویژگی‌ها و اقداماتشان را از خلال منابع به ایجاز چنین دریافت نمود:

حضور امیر نجم زرگر در منصب عالی وکالت به سال ۹۱۳ هجری قمری در واقع با تدبیر و فراست و سخاوتمندی خاصی تعقیب گردید، ولی به لطف شاه و وقوف به معایب و مفاسد امیران ترک، به‌ویژه قدرت‌طلبی آنان، کوشید با تکیه بر تمرکز قدرت در دست پادشاه از نفوذ و دخالت‌های بی‌حد و حصر امرای ترک بکاهد، تا جایی که ترکان را در امور ملک و مال دخالت نداد (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۷۱). در همین دوره است که کتاب *دستور نامه‌ی شاه اسماعیل* تألیف یافت که مبانی تشکیلات مملکت و وظایف و تکالیف نهادها و... به تفضیل در آن بیان شده بود؛ کتابی که در حکم قانون اساسی و منشور حکومتی بوده و طبیعی است. این امیر فرهیخته به مرض «ذات‌الجنب» درگذشت و بنابر توصیه‌ی او به شاه، «امیر یار احمد خوزانی» به وکالت شاه رسید (*عالم آرای شاه اسماعیل*، ۱۳۴۹: ۳۱۳-۳۱۵). همان مؤلف درباره‌ی شدت علاقه‌ی نجم‌زرگر به شاه اسماعیل و همچنین شاه صفوی به او، مطلبی را با این مضمون آورده است: شاه مرض لاعلاجی گرفته و مداوا نمی‌شد. امیر نجم که مقام وکالت داشته نزد شاه می‌رود و از او می‌خواهد تا دعایی را که می‌کند شاه آمین بگوید و در خفا چنین دعا می‌کند، که خداوند شاه را برای ترویج مذهب حقّه نگه دارد و در عوض عمر امیر نجم را بگیرد. بعد از ساعتی شاه خوب می‌شود و امیر نجم از این‌که توانسته است به عنوان یک صوفی کامل جانفش را فدای مرشد کامل کند، خوشحال می‌شود. اندکی بعد امیر نجم از دنیا می‌رود و شاه بسیار متأثر می‌شود و دستور می‌دهد او را به نجف ببرند و دفن کنند و به دلیل شدت علاقه‌ی به او «یار احمد خوزانی» را با لقب «امیر نجم ثانی» مفتخر می‌سازد (همان: ۳۱۵).

امیر نجم ثانی، شخصیتی توانا و کاردان و مغرور بود. او به دنبال کوشش‌های امیر نجم رشتی، در تنظیم امور و جلوگیری از دخالت‌های سران قزلباش در امور اداری و مالی سعی وافیه عمل آورد. قدرت و صلابت شخصیت و سختگیری‌های او در حفظ نظم و جلوگیری از تجاوزها موجب گردید کلیه‌ی دولتمردان، از جمله سران خودخواه قزلباش، از ارتکاب هرگونه تخلف خودداری کنند. او با امیران قزلباش با نخوت و تکبر رفتار می‌کرد و آنان «در نظر او

مطلقاً اعتبار نداشتند» (بوداق قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۵۱). شاه نیز که به لیاقت و دقت او در رسیدگی به امور کشور اعتماد داشت، همواره از او حمایت می‌کرد و با پشتیبانی خود امکان هرگونه بدگویی و بدخواهی را از مخالفان سلب می‌نمود. پس از کشته شدن امیر نجم ثانی در جنگ غنجدوان، شاه اسماعیل همچنان به تصمیم پیشین خود برای سپردن امور کشور به ایرانیان باقی ماند و در سال ۹۱۹ هجری قمری میر عبدالباقی را به «وکالت نفس نفیس همایون» انتخاب کرد (مؤلف نامعلوم، *جهانگشای خاقان*، ۴۵۲). وی چون در جنگ چالدران در قلب سپاه قرار داشت، کشته شد.

پس از شکست چالدران که نتیجه‌ی آن کشته شدن شمار زیادی از قزلباش‌ها و کناره‌گیری نسبی شاه اسماعیل اول از امور مملکت بود، ایرانیان از رکودی که به علت کشته شدن بزرگان قزلباش و ناخرسندی شاه از آن‌ها، در قدرت قزلباش‌ها ایجاد شد، در تحکیم موقعیت خویش استفاده کردند، چنان‌که رئیس دیوانیان یعنی وزیر که بنابر عرف ایرانی بود، موقعیت برجسته‌ای پیدا کرد. انتصاب میرزا شاه حسین اصفهانی حاصل چنین سیاستی بود (قمی، ۱۳۸۳: ۲۵۷). وی بیش از سایر وکیلان شاه اسماعیل در این مقام باقی ماند. او حدود ۹ سال که مقام وکالت شاه را به عهده داشت، در کمال قدرت و لیاقت امور کشور را اداره کرد. او تسلط کامل خود را بر تمامی امیران قزلباش برقرار کرد و از دخالت آنان در امور کشور جلوگیری نمود (*جهانگشای خاقان*، ۶۰۲). علاقه و اعتماد شاه اسماعیل به میرزا شاه حسین اصفهانی و رفتار آمرانه‌ی او نسبت به سران قزلباش، موجب بدخواهی و خشم آنان گردید. هنگامی که میرزا شاه حسین به دستور شاه عازم گیلان گردید تا به امور مالی آن ولایت رسیدگی کند، بدخواهان از فرصت استفاده کردند و به بدگویی از او پرداختند، ولی با درایت شاه اثر بخش نبود. در سال‌های پایانی سلطنت شاه اسماعیل اول، فعال ما یشاء دربار صفوی کسی جز میرزا شاه حسین اصفهانی نبود که توانسته بود از شغل بنایی و معماری، و پس از مدتی وزارت دور میش خان شاملو، به وزارت دربار شاه اسماعیل برسد (قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۷۵). مسلماً نقش او در بازگرداندن همسر مورد علاقه‌ی شاه، تاجلی خانم موصللو، پس از شکست چالدران در تفویض چنین مقامی به وی بی‌تأثیر نبوده است. اقتدار و ثروت میرزا شاه حسین و الزام سران قزلباش به اطاعت از او، همچنین علاقه‌ی خاص شاه اسماعیل به او، که گاهی به مهمانی منزل او می‌رفت، موجب رشک و خشم سران قزلباش گردید و درصدد قتل او برآمدند. با تحریک عده‌ای از سران قزلباش، توسط مهتر شاهقلی عرب‌گرو، میرزا شاه حسین به قتل رسید و این واقعه شاه را غمگین ساخت و به دستور او نعش میرزا به کربلا حمل و در آن مکان به خاک سپرده شد (پارسا دوست، ۱۳۷۵: ۶۱۷).

خواجه جلال الدین محمد تبریزی به دلیل علاقه‌ای که به میرزا شاه حسین اصفهانی داشت، رباعی زیر را پس از کشته شدن میرزا شاه حسین، سروده است:

ای نور دو دیده‌ی جهان افروزم      رفتی و ز هجر تو سیه شد روزم  
 بودیم دوشمع هر دو سوزان باهم      ایام ترا بکشت و من می‌سوزم  
 (ترکمان، ۱۳۶۸: ۱۶۰).

بی‌شک هدف شاه اسماعیل از انتصاب ایرانیان به منصب وکالت این بود که می‌خواست آتش خصومت میان نظامیان قزلباش و دیوان‌سالاران ایرانی را برافروزد، تا هم از قدرت قزلباشان کاسته شود و هم با تفرقه افکنی میان آن دو نیرو، آنان را به توطئه‌گری علیه یکدیگر مشغول دارد. به هر روی، وابستگی شاه اسماعیل به اشرافیت ایرانی از یک سو، و تلاش‌های او برای راضی نگاه داشتن قزلباشان از سوی دیگر، چنین تلفیقی را طلب می‌کرد. هر چند این عناصر تازه وارد در میراث ملی جایگاهی نداشتند، ولی آشتی بین این عناصر متجانس و تبدیل آنان به یک نهاد اجرایی هماهنگ، تلاشی برای پر کردن شکاف بین جنبه‌های دین‌سالاری و دیوان‌سالاری حکومت تلقی می‌شد (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۰۴). بدون تردید کم و بیش می‌توان گفت که منشأ تصمیم شاه اسماعیل در انتصاب ایرانیان به مقام وکالت، تشویق او از قدرت امیران قزلباش بود. این عمل کوششی آگاهانه از سوی شاه برای تلفیق عناصر ترک و ایرانی در دولت تازه تأسیس صفوی بود.

### نتیجه‌گیری

اگر تاریخچه‌ی انتصاب وکیلان ایرانی را در عصر شاه اسماعیل بررسی کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که تصمیم شاه اسماعیل به انتصاب ایرانیان به وکالت، در واقع محدود ساختن قدرت قزلباشان بود؛ قدرتی که از همان ابتدای تشکیل دولت صفوی، تهدیدی جدی به حساب می‌آمد. سابقه‌ی دیوان‌سالاری ایرانیان پس از هجوم اعراب به ایران و شرکت گسترده‌ی عنصر ایرانی در ساختار اداری و تقسیم دولتمردان به دو شعبه‌ی مردان قلم و مردان شمشیر، نشان از تقابل و تعارض دو عنصر نامتجانس و تبدیل آن به یک نهاد اجرایی، مقام وکیل نفیس همایون را ایجاد کرد. ایجاد این مقام نشان دهنده‌ی کوششی از سوی شاه اسماعیل بود برای پر کردن شکاف بین جنبه‌های دین‌سالاری و دیوان‌سالاری حکومت. اما نکته‌ی شایان تأمل این است که اکثر ایرانیانی که صاحب مقام وکیل و دیگر امور اداری شدند به‌دست قزلباشان به قتل رسیدند. دو دلیل اساسی برای امتناع قزلباشان از رضایت دادن به انتصاب ایرانیان به وکالت، در اختیار داریم: نخست، وکیلان ایرانی قطعاً نفوذ ایشان را

در امور دولتی محدود می‌کردند؛ دوم قزلباشان الزام به خدمت زیر دست سرداری ایرانی را عار می‌دانستند.

### کتابنامه

۱. پارسا دوست، منوچهر. ۱۳۵۷، *شاه اسماعیل اول پادشاهی با اثرات دیر پای در تاریخ ایران و ایرانی*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲. جدیدی، ناصر. ۱۳۸۳، *شاه حسین (اصفهانی از معماری تا وزارت)*، مجموعه مقالات همایش صفویه، تبریز، انتشارات ستوده، تبریز.
۳. حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی. ۱۳۶۴، *از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)*، به کوشش احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی.
۴. الحسینی، خورشاه بن قباد. ۱۳۷۹، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، به کوشش محمد رضا نصیری کوئچی ها نه دا، تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
۵. خواندمیر، امیر محمود. ۱۳۳۳، *حبیب‌السیر*، ج ۱ و ۲ و ۴، با مقدمه‌ی استاد جلال الدین‌همایی، تهران، خیتام.
۶. \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۰، *حبیب‌السیر*، ج ۳ و ۴، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیتام.
۷. رحیملو، یوسف. ۱۳۸۳، «تضادها و تعارض‌های ساختاری حکومت صفویه»، *مجموعه مقالات همایش صفویه*، تبریز، انتشارات ستوده.
۸. روملو، حسن بیک. ۱۳۵۷، *احسن‌التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، نشر بابک.
۹. رویمر، هانس روبرت. ۱۳۸۰، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه‌ی آذر آهنچی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. طباطبائی، سید جواد. ۱۳۸۰، *دیباچه‌ای بر نظریه‌ی انحطاط ایران*، تهران، نگاه معاصر.
۱۱. قزوینی، بوداق منشی. ۱۳۷۸، *جواهرالخبار*، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
۱۲. قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسینی. ۱۳۵۹، *خلاصه‌التواریخ*، ج ۱، تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. نویسنده‌ی نامعلوم. ۱۳۶۴، *جهانگشای خاقان*، مقدمه و تصحیح و فهرس از الله تا مضطر، تهران، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۴. \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۹، *عالم‌آرای شاه اسماعیل*، با مقدمه‌ی اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵. هینتس، والتر. ۱۳۶۲، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی.